

۱۱۶ شیخ فیلسوف

میرزا یحیی خان کورمانجی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی
مکتب مشرق و مکتب غربی

۴۹۹

۱۱۷ کیش مبنای رستگاری

میرزا یحیی خان کورمانجی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی
مکتب مشرق و مکتب غربی

۴۹۹

۱۱۸ به نام آزادی

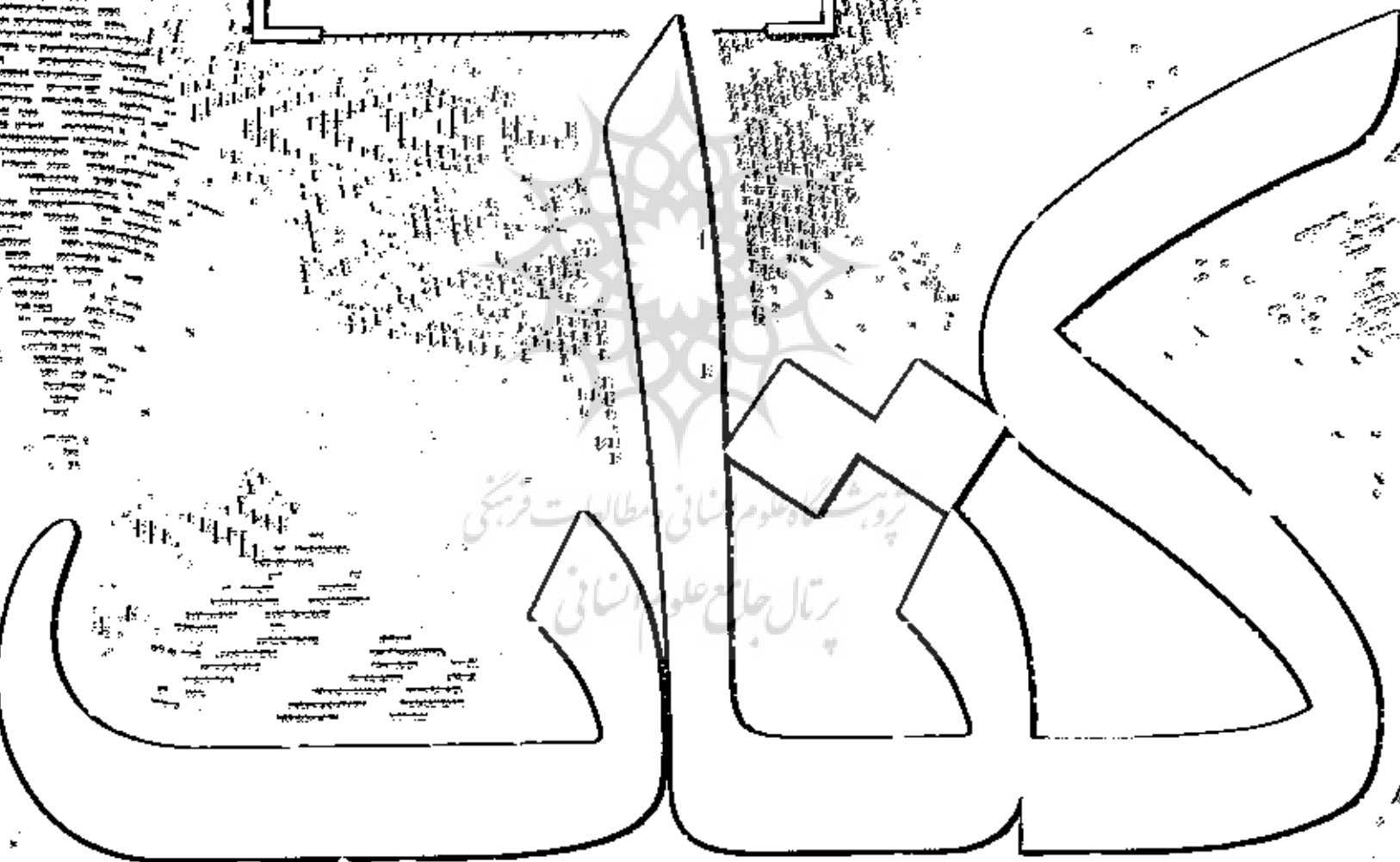
میرزا یحیی خان کورمانجی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی
مکتب مشرق و مکتب غربی

۴۹۹

۱۱۹ اصالت اضطراب وجود

میرزا یحیی خان کورمانجی از دانشمندان و نویسندگان ایرانی
مکتب مشرق و مکتب غربی

۴۹۹



کیش مبانی رستگاری

طباطبایی در «جدال قدیم و جدید»، مشروطه خواهی را با دستگام معرفی می‌کند
لویی آلتوسر سنجید دانست

آ. صالح نجفی



جدال قدیم و جدید
نویسنده: جواد طباطبایی
تألیف: ۱۳۸۲

تامل در اندیشه سیاسی در ایران زمین و پررسی عقل شکست، ناتوانی و نازایی این اندیشه، اولین بار در کتاب «زوال اندیشه سیاسی در ایران» مطرح شد. دکتر سید جواد طباطبایی پس از آن در کتاب‌هایی چون «این خلمون و علوم اجتماعی» و «درآمدی فلسفی بر تاریخ اندیشه سیاسی» دغدغه‌های خود در این زمینه را پی گرفت. با این حال، تنها با انتشار کتاب «دیباچه‌ای بر نظریه انحطاط ایران» بود که روشن شد دکتر طباطبایی، مسأله «تعطیل عقل در ایران زمین» در سده‌های جدید و ایضاً منطق این شکست را مبدل به یک پروژه فکری بلندمدت، همه‌جانبه و مبتنی بر دستگام نظری ساخته است؛ پروژه‌ای که تبعات پژوهش در این باره، حتی دستگام مفاهیم اندیشه فلسفی، تروپا و نیز فلسفه سیاسی غرب را نیز در بر خواهد گرفت. «جدال قدیم و جدید» را می‌توان بنا به گفته نویسنده کتاب، جلد نخست از مجموعه‌ای دانست که بنا دارد تاریخ اندیشه سیاسی در تروپا از سده‌های میانه تا قرون جدید و معاصر را پی بگیرد. این پیگیری نیز از منظری خاص، یعنی نسبت‌الهیات‌پاسیست و رستگاری با تاریخ خواهد بود.

گذشتگی که برای همیشه پسر آمده - و از طرفی، بالربالین
لعل تجدد که معتقدند تجزیه به سوزن و کمان وقت برای واکنشی
بر در هر یک منسوخ سنت نیستند پروژه طباطبایی می‌کوشند
از قراط و نرفیض هر دو جنبه تجدیدگویی یا تجدیدگرایی و
تجدیدخواهی یا تجدیدپرستی بر هر دو تجدیدگرایی را دچار
این توهم می‌داند که شمله سنت‌اندیشی است و تجدیدخواهان
را منتهی می‌کند به بی‌توجهی به «منطق» حضور مردمی که
سنت هدف‌مندی او به تعبیر خودش «ایضاح منطق» حضور
مردم‌پرگ سنت در دوران جدید ایران «است تلاشی که
به باور او، هر چه شکست ایران در جنگ‌های ایران و روس
و اصلاحات عباس میرزا در دارالسلطنه تبریز آغاز شده
است، به بیان روشن‌تر، تمام کوشش نظری طباطبایی
معطوف است به ایضاح منطق شکست مشروطه خواهی
به عنوان نخستین جنبش تجدیدخواهی در ایران؛ علت
شکست‌های بی‌هری ایران‌زمین در مدرن شدن چیست؟ طبق
روایت طباطبایی، هواداران سنت همه تفسیرها را کردند
روشنفکران «غرب‌گرا» می‌گذارند و تجدیدخواهان منگم از
ناتوانی اندیشه سنتی و کارشکنی‌های آگلفه یا کاهلی‌های
برخی روحانیان می‌نماند.

روی هم رفته مشر مدرن‌گرایان چون سیاست بیگانه‌کنان
استبداد دین‌پرانه پارچای و مخالفت‌های برخی روحانیان
به نظر طباطبایی فقط به کار توصیف جامده‌شناسی
شکست‌ها می‌آید و هیچ کدام جای خالی «ایضاح منطق
شکست» را پر نمی‌کنند. «جدال قدیم و جدید» کوشش
طباطبایی و به‌زعم خودش، نخستین کوشش متفکران
ایرانی برای پر کردن آن جای خالی است چرا که به اعتقاد او،
همه کتاب‌های راجع به مشروطه خواهی در ایران، دچار این

جه یاد آوردن گذشته‌ای که نتواند به حال مبدل شود
پیوده است.

(سوزن کمی بر کنگاره «تروس و لرزه»)

«حق با مادرش بود، پیش بینی آینده کار
خارق العاده‌ای نیست، رویت آنچه گذشته، کار بسیار
مشوار تر و هیجان‌انگیز تری است.»

(کریستین بون، همه گرفتارند)

جواد طباطبایی می‌خواهد گذشته را به یاد آورد، به
اعتقاد او، گذشته‌ای که فرز است به یاد آورده شود
ناسبل به حال شود، هستی است که در آ قرن اخیر چنان
تصلبی پیدا کرده است که تذکر آن با تکیه بر امکانات
فکری خود سنت امکان پذیر نیست. طباطبایی می‌گوید
به دنبال پیش از آ قرن تعطیل اندیشیدن «در ایران، زمان
تجد سنت از نرون برای همیشه سپری شده است
بر این اساس، او فکر می‌کند برای رویت آنچه گذشته می‌باید
«فرزهای مفهومی» نقد و ارزش دستگام مفاهیم اندیشه فلسفی
اروپایی وام گرفته این فرضیه فلسفی طباطبایی است. از
همین روی است که او آ پروژه «حجیم و عطییر» راه موازات هم
پیش می‌برد تا بتواند سراسر آخر مبلی نظری تدوین و تالیف
تاریخ زوال اندیشه سیاسی ایران را بنویسد. او که
به تدوین و وسط نظر به انحطاط ایران «بسته است و از سوی
دیگر، برای فراهم آوردن مفاهیم و مفولات این نظریه دست
به تالیف تاریخ اندیشه سیاسی جدید در اروپا زده است.
طباطبایی فرضیه خود را سر آغاز یک کاری نظری می‌داند
که در آ جنبه «بر زمین از طرفی با هواداران سنت - مقلدان



بر خاندان بسیاری و
روشنفکر ایرانی،
طباطبایی از جمله متفکرانی
است که جنبش معاصرات
فکری خود را معطوف به یک
موضوع خاص خواهد کرد
است. یعنی مسأله «تروپا»
اندیشه در ایران معاصر
پروپا و این پروژه خواهد بود، پس
صلی‌های اخیر، آلتوسر، فانی
مستشرق کرده‌اند این مسأله را
تکیه بر یک چهارچوب نظری
مستقیم و خواهش منابع
به استناد آن‌ها می‌جورسی
کردند و به دست

توهم برده‌اند که اندیشه مشروطه خواهی اندیشه‌ای یک‌سره
ایرانی است و این مایه بی‌توجهی جمله آنها به تاریخ اندیشه
سیاسی اروپا بود. اما طباطبایی از منظر خاصی به تاریخ
اندیشه سیاسی جدید نظر می‌کند که از جهت نسبت‌الهیات
پاسیست و رستگاری با تاریخ، بسیار نظر گیر است.
«جدال قدیم و جدید» روایت خود را بر محور رابطه
تاریخی دیگت و سیاست در مسیحیت بنا می‌کند و بر پایه
این فرضیه که «بیان اجتناب‌ناپذیر شرعی کردن قلمرو
هر چه هر آینه عرفی شدن قلمرو شرح بود» و از این روی مبدا
تاریخ خود را رنلس قرن ۱۲ می‌گیرد که تا آن زمان قلمرو
سیاست در میدان چاقبه دیگت قرار داشت؛ یعنی دنیا تابع
آخرت بود و سیاست با تدبیر منن تابع اخلاقیات دینی، هر
و تفسیر، فرماتروایی سیاسی (regimen) از نظام غایت
اخلاقی جنامی شود. پاری، داستان «جدال قدیم و جدید»
از تفسیر «الهیات عقلانی» به دست می‌رود. پاری و قرانت
کتاب مقدس به مثابه تاملی «عقلانی» در باره موضوع وحی
آلتز می‌شود و پس از طی فرز و فرودهای تاریخی به تفسیر
نظریه جمهورخواهی جدید به دست ماکیاولی در قرن ۱۵
و ۱۶ ختم می‌شود که معتقد بود «قدرت سیاسی واقعی به
هیچ وجه نمی‌تواند الهی باشد» چرا که منشأ الهی حقوق
پادشاهان، توهمی بیش نیست. اندیشه سیاسی ماکیاولی
در این روایت نقطه عطف مهمی است زیرا به باور او «پا تا کاند
بر طبیعت امور واقع می‌توان بنیان نظام سلسله مراتبی و
حکومت‌های شرعی را بنیاد کرد». منتها این نقطه عطف از
نظر «جدال قدیم و جدید» خود بیگانه‌منظفی امیزش دین و
حکومت و مداخله پاپ و کلیسا در امور قلمرو عرف است زیرا
مداخله مزبور فقط به بهای تبعیت کلیسا از منطق قلمروی

۱۳۸۲

بر شمر دن عواملی چون سیاست بیگانگان، استبداد دیرینه و مخالفت‌های برخی روحانیان، به نظر طباطبایی فقط به کار توصیف جامعه شناختی شکست‌های آید و هیچ کدام جای خالی «ایضاح منطقی شکست» را پر نمی‌کنند

عرفی توانست عملی شود.

حالا برسیم به پرستی اصلی این نوشته که چرا طباطبایی دست به این بازخوانی تاریخ قدیمه سیاسی جدید در اروپا زده است. طباطبایی کل این پروژه را بر پایه فرضیه‌های استوار ساخته که خود از آن به «مخاطره نظری» خویش تعبیر می‌کند و بی گمان مسأله‌سازترین فرضیه پروژه وی است. خاصه که طباطبایی هر قرأت ماکیاوولی تکیه به تفسیر فیلسوف مارکسیست فرانسوی لویی آلتوسر می‌کند که من فکر می‌کنم نقطه کور و البته شاید یگانه مبنای ممکن برای واسازی پروژه وی باشد. مخاطره نظری طباطبایی عبارت است از این فرضیه که «یکی از مهم‌ترین علت‌های شکست جنبش مشروطه‌خواهی در ایران، فقدان مبانی نظری تئسی از الهیات بود.» فرض مکمل این قضیه آن است که جنبش مشروطه‌خواهی، جنبشی فکری بود و هر جنبش فکری بر مبانی نظری استوار است. به این ترتیب طباطبایی به راجحی نتیجه می‌گیرد که «تعطیل»، «غین‌بست» و «شکست» (تعبیری که قرآن در نوشته‌های او به کار می‌رود) جنبش مشروطه‌خواهی فقط یک علت داشت «غفلت روشنفکران هوادار مشروطیت از بحث در مبانی». به نظر طباطبایی، روشنفکران تجددخواه ایرانی «تعصب سنت» را با «پایان سنت» اشتباه گرفتند و به توهمی ملمن زدند که «انقلاب بدون اصلاح» و «چنان‌چنین» (انقلاب از مجرای اصلاح) کرد. طباطبایی هر دو گروه روشنفکران تجددخواه و روحانیان تجددستیز را مبتلا به بیماری «غفلت» از نقد سنت می‌داند و تنها انگشت‌شمار روحانیان هوادار مشروطه‌ای چون نائینی را می‌شناید که یلب بحث در مبانی را گشودند و البته هرگز نتوانستند با تقدیم جدید پیوندی برقرار کنند. خلاصه کنیم

عوامل شکست جنبش مشروطه‌خواهی در ایران طبق روایت طباطبایی عبارتند از: ۱- لغاتانی به نفع سینه غفلت از بحث در مبانی، غفلت از الزامات تجدیدخواهی آیدنولوژیک ویی توجهی به منطقی‌دوران جدید و البته از یاد فریم که هسته مرکزی و نام اصلی همه این عوامل همان «فقدان مبانی نظری» است. مبانی‌ای که به زعم طباطبایی، نسب از الهیات باید برآید. بدین سان طباطبایی به گفته خودش، دست به مخاطره نظری دومی می‌زند که به راستی عجیب است. خاصه که او از تممیم آن به کل تاریخ ایران معاصر نیایی نفلرد. مشروطیت از همان آغاز محکوم به شکست بود چون لغتانی و لغاتانی به مبانی نظری الهیاتی نداشت و تاریخ ایران از برآسن صفویان تا انقلاب اسلامی، تاریخ بی‌لغاتانی به بحث در مبانی است. با این حساب طباطبایی هر چند همتواضله از «کشتی‌های بی‌شمار» نوشته خود می‌گوید صلاح خود را آغازگر بحثی می‌داند که یگانه علت ناکافی پروژه مشروطه‌خواهی در ایران و بلکه انحطاط و زوال ۴۰ ساله تفکر ایران، طبق ادعای غفلت از آن بوده طباطبایی، باین ترتیب در کار نوشتن تاریخ زوالی است که نامبانی و مبنایی نظری - الهیاتی آن به درستی استوار نشود - یعنی نازمانی که پرزدهای عظیم و حجیم شخص او به بیجام نرسد - تلاوم خواهند یافت و این یعنی همه ما و شخص نویسنده تاریخ زوال جزئی از این تاریخ زوال هستیم و یگانه راه بیرون شدن از آن، «تاسیس مبانی نظری» آن و مالاتدوین نظریه جامع و شامل «زوال» است.

«کفش مبانی» که در سرتاسر «نظریه زوال» و «نظریه انحطاط» موج می‌زند، خود جزئی است از تاریخ زوال و به تعبیر دقیق‌تر، فرایند فراگستر «سیاست زدایی» چرا که

خود معذاتی بارز برقرار کردن رابطه وندستی غیرسیاسی با کنش - تفکر سیاسی و فروگشتن جنبش‌های رهایی‌بخش - خواهد در قالب پیکارهای طبقاتی و خواهد در قالب هر جنبش جمعی دیگر - به شماری مبانی نظری و سرفراجام غفلت از تفسیر سکولار تاریخ رستگاری است.

آلتوسر در دهه پایانی عمر خویش می‌گوید اگر امیدوی به ویدایش جهانی وجود داشته باشد که در آن روابط بازار تکلیف همه چیز را روشن نکند، تنها تعریف ممکن از کمونیسم، به زعم آلتوسر، این امید از دل «جنبش‌های تودمشی معاصر» برمی‌خیزد. جنبش‌هایی که مارکس بسیاری از آنها را نمی‌شناخت و چه بسا نمی‌توانست پیش‌بینی کند. آلتوسر از جنبش‌هایی چون «لهیات‌رهای بخش»، «جنبش زنان» یا «حزب سبز» سخن می‌گفت. تنها از منظر جنبش‌هایی از این دست - جنبش‌هایی که استیلای گفتارهای غالب در هر وضعیت خاص و گفتار سرمایه‌مداری لیبرالی و مکمل آن، یعنی انواع رنگارنگ تئوکرالی را به مبارزه می‌خوانند - می‌توان گذشته را بدل به حال کرد. نظریه پرداز زوال و مبارزان سیاست‌رهای بخش هر دو درگیر وضعیت استیباری هستند که بارزترین ویژگی‌اش سیاست‌زدایی و اعلام پایان هر گفتار چپ سکولار در جهان امروز است. آنچه آن دوران هم متمایز می‌سازد این است که لولی در «فکرتی» خود تماشاکری معصوم است که می‌تواند با تجدید و تدوین مبانی نظری تاریخ زوال و انحطاط خود و کل وضعیت و از این فلاکت برهاند. حال آنکه مبارزان پیوسته با توهم «چنان زیبا»ی نظریه پردازان زوال در ستیزند و در هر گام مبارزه به لحظه سراج‌به‌همی می‌انداختند که می‌تواند «هدایت» و اذیل‌نلی چون کمونیسم یا رهایی‌وارد «فرمان» نظری می‌کنند.

خطر به انحطاط ایران، که طباطبایی در سال‌های اخیر به طرح و بسط آن پرداخته، بر این اساس استوار است که تمدن ایران زهون، پس از سپری شدن دور چهارم سده‌های سوم و چهارم هجری، به خاطر زوال آهسته و تامل فلسفی و نیز فضای پسرانوس‌ای که به ایران و آندیشه‌ایرخی حاکم بوده، دچار انحطاط ناگزیر شده است. انحطاطی که خود وا در زوال و نازایی آندیشه و سلب تفکر در دوران معاصر، آشکار می‌سازد.